|  |
| --- |
| آيا ابن عباس به امام حسن (ع) خيانت كرد؟ |
|  |
|  **سؤال كننده : ناصر خوشنويس****توضيح سؤال :**در زمان جنگ امام حسن (ع) با معاويه ؛ آيا ابن عباس فرمانده سپاه يا فرمانده يكي از سپاهان امام (ع) بودند ؟ و آيا ابن عباس بدليل نجات دو فرزندش سپاه را به معاويه واگذار كرد ؟ ( يعني آن چيزي كه در سريال امام حسن ع (تنهاترين سردار) نشان داد درست است يا خير ؟ )با تشكر**پاسخ :**عباس عموي رسول گرامي اسلام صلي الله عليه وآله وسلم داراي چنديدن پسر بود. ابن عباس مشهور عبد الله بن عباس است كه روايات بسياري را از رسول خدا و امير مومنان عليهما السلام نقل مي كند .اما فرزند عباس كه به عنوان فرمانده سپاه امام حسن عليه السلام برگزيده شد عبيد الله بن عباس است .نيز بايد گفت كه دو فرزند وي در زمان حيات امير مومنان و به دست بسر بن أرطاة از فرماندهان معاويه به شهادت رسيده بودند . و چنين نبود كه وي به خاطر گروگان گرفتن دو فرزندش دست از فرماندهي سپاه امام حسن برداشته و به حضرت خيانت كند :أخبرني أبو الحسن علي بن محمد الكاتب قال : أخبرنا الحسن بن عبد الكريم الزعفراني قال : حدثنا أبو إسحاق إبراهيم بن محمد الثقفي قال : حدثنا جعفر بن محمد الوراق قال : حدثنا عبد الله بن الأزرق الشيباني قال : حدثنا أبو الجحاف ، عن معاوية بن ثعلبة قال : لما استوثق الأمر لمعاوية بن أبي سفيان أنفذ بسر بن أرطاة إلي الحجاز في طلب شيعة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام ، وكان علي مكة عبيد الله بن العباس بن عبد المطلب ، فطلبه فلم يقدر عليه ، فأخبر أن له ولدين صبيين ، فبحث عنهما فوجدهما وأخذهما فأخرجهما من الموضع الذي كانا فيه ... فأمر بذبحهما ، وبلغ أمهما الخبر ، فكادت نفسها تخرج ... قال : ثم اجتمع عبيد الله بن العباس من بعد وبسر بن أرطاة عند معاوية ، فقال معاوية لعبيد الله : أتعرف هذا الشيخ قاتل الصبيين ؟ فقال بسر : نعم ، أنا قاتلهما فمه ؟ فقال عبيد الله : لو أن لي سيفا ! قال بسر : فهاك سيفي وأومأ بيده إلي سيفه فزبره معاوية وانتهره وقال : أف لك من شيخ ، ما أحمقك ! تعمد إلي رجل قد قتلت ابنيه ، تعطيه سيفك ؟ كأنك لا تعرف أكباد بني هاشم ! والله لو دفعته إليه لبدأ بك وثني بي . فقال عبيد الله : بل والله كنت أبدأ بك ثم أثني به .امالي شيخ مفيد ص 306 ش 4وقتي كه كار معاويه محكم شد بسر بن أرطاة را به سوي حجاز فرستاده تا شيعيانامير مومنان را بكشد ؛ و نماينده حضرت در مكه عبيد الله بن عباس بود ؛ وي به دنبال عبيد الله آمد ولي نتوانست او را بيابد ؛ پس به وي خبر دادند كه عبيد الله دو فرزند كوچك دارد ؛ پس به دنبال آن دو فرستاده ايشان را پيدا كرده و از مخفيگاه بيرون آوردند ... پس دستور داد سر آن دو را از بدن جدا كردند ؛ وقتي كه خبر اين ماجرا به مادرشان رسيد نزديك بود كه قالب تهي كند ... بعد از مدتي بسر و عبيد الله در نزد معاويه به هم رسيدند ؛ پس معاويه رو به عبيد الله ( وخطاب به بسر) گفت : آيا اين پير مرد را ميشناسي اي كسي كه دو پسر بچه را كشتي ؟ گفت : آري من آن دو را كشته ام !! كه چه ؟ عبيد الله گفت : اگر شمشير داشتم مي فهميدي !!! بسر گفت : بيا و اين شمشير را بگير و با دستش به شمشيري اشاره كرد ؛ معاويه جلوي او را گرفته و او را بازداشت و گفت : واي بر تو اي پيرمرد ديوانه !!! مي خواهي به كسي شمشير بدهي كه دو پسرش را كشته اي ؟ انگار كه شيردلان بني هاشم را نمي شناسي ؛ قسم به خدا اگر شمشير را به او بدهي در ابتدا تو را كشته و سپس من را مي كشد ؛ عبيد الله گفت : خير ؛ در ابتدا تو را مي كشتم و سپس به سراغ بسر مي رفتم .اما طبق برخي روايات ضعيف وي به امام حسن عليه السلام خيانت كرده و در مقابل گرفتن يك مليون درهم به سپاه معاويه پيوست :اين مطلب در كتب ذيل نقل شده است :ثم إن معاوية لما أقبل علي الحسن بن علي عليهما السلام وصالحه عبيد الله بن العباس بمسكن ودخل في طاعة معاوية فأكرمه معاوية وأدناه وأوفي له بصلحه وما ضمن له من المالالغارات ثففي ج 2 ص 644 چاپخانه بهمن و ص 662معاويه وقتي روي به حسن بن علي آوردن و با عبيد الله بن عباس در مسكن صلح نمود و وي اطاعت معاويه را قبول كرد ، پس معاويه او را اكرام نموده واو را از نزديكان خويش قرار داد و صلحنامه را در مورد او اجرا كرده و آنچه را از مال به او وعده داده بود به او داد .فلما كان الليل أرسل معاوية إلي عبيد الله بن عباس أن الحسن قد راسلني في الصلح ، وهو مسلم الامر إلي ، فإن دخلت في طاعتي الان كنت متبوعا ، وإلا دخلت وأنت تابع ، ولك إن أجبتني الان أن أعطيك ألف ألف درهم ، أعجل لك في هذا الوقت نصفها ، وإذا دخلت الكوفة النصف الآخر ، فانسل عبيد الله إليه ليلا ، فدخل عسكر معاوية ، فوفي له بما وعده ، وأصبح الناس ينتظرون عبيد الله أن يخرج فيصلي بهم ، فلم يخرج حتي أصبحوا ، فطلبوه فلم يجدوهشرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد ج 16 ص 42 چاپ دار احياء الكتب العربيةوقتي كه شب شد معاويه به نزد عبيد الله بن عباس فرستاده و به او گفت : حسن بن علي در مورد صلح با من نامه نگاري مي كند ؛ و او كار را به دست من سپرده است ؛ اگر تو الان در اطاعت من وارد شوي از حسن بن علي جلو خواهي افتاد ( و به من نزديك تر خواهي بود ) و گرنه او از تو جلو مي افتد ؛ و اگر الان سخن من را قبول كني يك ميليون درهم به تو خواهم داد كه اكنون براي تو نصف آن را پيش مي فرستم ؛ و وقتي به كوفه وارد شدم نيمه ديگر را به تو مي دهم ؛ نيمه شب عبيد الله از لشكر جدا شده و به لشكرگاه معاويه وارد شد ؛ معاويه نيز آنچه را به او وعده داده بود پرداخت كرد ؛ صبح گاه مردم منتظر بيرون آمدن عبيدالله براي نماز بودند اما وي بيرون نيامد تا آفتاب طلوع كرد ؛ پس به دنبال وي گشته اما او را نيافتند !!!لازم به ذكر است كه به گفته برخي محققين اين روايات جداي از ضعف سند ، از جهت مضموني نيز ضعيف بوده و مي خواهند به ياوران و فرماندهان و نيز واليان از طرف امير مومنان و امام حسن ، اتهام ضعف و سستي در دين بزند .در اين زمينه به كتاب صلح الحسن مرحوم شرف الدين مراجعه فرماييد . |